

حسین نظریان  
کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی  
دبیر ادبیات دبیرستان‌های دلفان لرستان

چکیده: نگارنده معتقد است: «واتر قیدن» در متن کباب غاز به معنی متداول آن به کار نرفته است؛ زیرا با توضیحات و تصاویر دقیقی که نویسنده ارائه می‌دهد، به نظر می‌رسد که مصطفی دچار نوعی بیماری به نام ژینگانیتسم بوده است. پس منظور نویسنده، ناتوانی ذهنی مصطفی نیست تا بگوئیم پیشرفت و ترقی نکرده است بلکه مشخصات فیزیکی و جسمی او است که نه تنها، به عقب برگشته است بلکه با توجه به عبارتهای قبل و بعد از آن نویسنده می‌خواهد بگوید که مصطفی نسبت به قبل از نظر جسمی ترقی کرده است. بنابراین در این درس، پیشوند «وا» خلاف و عکس معنی فعل را نمی‌رساند و «واتر قیدن» به معنی رشد جسمی سریع ناگهانی و نامتناسب است. کبید وازه‌ها، واتر قیدن، کباب غاز، مصطفی، مصدر جعلی مرکب، ژینگانیتسم.

# درباب کباب غاز



## واترقدین در کباب غاز

چند روز قبل که در کلاس درس، با وجد و نشاط تمام مشغول تدریس درس کباب غاز بودم، همین که به جمله (دیدم ماشالله چشمم بد دور آقا و اترقیده‌اند) رسیدم، با حرص و ولع تمام، آن را شرح و توضیح می‌دادم که ناگهان یکی از دانش‌آموزان زرنگ کلاس که معلوم بود درس را از قبل خوانده است، با شنیدن توضیحات من، با لحنی مؤدبانه اظهار کرد که این توضیحات اشتباه است و پس از بحثی مفصل مرا به توضیح شماره ۳ کتاب ارجاع داد. با کمال تعجب، پس از سال‌ها تدریس متوجه شدم که در توضیحات کتاب و اترقیدن به معنی تنزل کردن و به عقب برگشتن معنی شده است. چون نمی‌توانستم با این معنی کنار بیایم، پیش خود گفتم تا بیش از این کباب نشده‌ام، کباب غاز را بگذارم و برای یافتن معنایی درست به لغت‌نامه سترگ دهخدا سری بکشم شاید به نتیجه‌ای برسم. در ضمن جست‌وجو در ذیل واژه «واترقدین» به بی‌تی برخوردم که قانعم می‌کرد و داشتم مطمئن می‌شدم که مؤلفان کتاب در معنی این واژه دچار هیچ‌گونه اشتباهی نشده‌اند.

واترقدین اَنْ رَقَّ قِی دَا (مص مرکب) مصدر جعلی از ترقی. تنزل کردن ترقی معکوس کردن. به صورت مثل گفته می‌شود: هر که بینی ترقیبی دارد

من بیچاره و اترقیدم (از فرهنگ نظام).

الحق که در این بیت، و اترقیدن به معنای (ترقی نکردن و پس‌رفت یا تنزل یافتن) آمده است. اما آیا این واژه در متن کباب غاز هم به همین معنی است؟ هرچه بیشتر این معنی را با متن درس، مقایسه کردم بیشتر دچار سرگشتگی شدم. پس بر آن شدم تا پیشوند (وا) را جداگانه، جست‌وجو کنم شاید به نکته‌ای برسم.

وا. (حرف) چون حرف عطفی برای اتباع و مزاجه‌ها و گاه معنی تکرار و تأکید را رساند: رنگ و وارنگ، جور و واجور و می‌توان آن را بدل الف (ا) دانست در ترکیباتی نظیر: رنگ وارنگ (رنگارنگ) در تداول مردم تهران، شوشتر و خراسان. (پیشوند) وا (مزید مقدم) گاه بر سر فعل درآید به معنای ذیل: خلاف و عکس معنی فعل را رساند: رو و وارو، کش و واکش، کنش و واکنش. (حرف اضافه) گاه به جای با و به و به بسوی آید. چنان که اگر گویند که وا او گفتم اراده آن باشد که با او گفتم یا به او گفتم؛ واهوش آمدن، به هوش آمدن. الافاقه؛ واهوش آمدن. (زوزنی). الاختنا؛ سرمشک و بیرون نوردیدن. (تاج المصادر بیهقی). وادید آمدن، بادید آمدن، پدید آمدن: مؤمن فرزندان خود را اضافه چون وا

بت کند (کتاب النقص ص ۵۵۲). و مذهب اهل حق آن است که قدرت و فعل است. (کتاب النقص ص ۵۴۲)

کبوتر چون پرید از پس چه نالی  
که و برج آید از باشد حلالی  
که بسیار ناید بر اندکی  
یکی و صد آید نه صد و یکی  
سرانجام اگر چه بد بد رود  
خر لنگ و آخور خود رود

گفتند محبت چیست گفت از ازل در آمده است و بر ابد گذشته و در هشد هزار عالم کس را نیافته که یک شربت از او در کشد تا آخر و حق شد و از این عبارت در وجود آمد که یجبهم و یحبونه (تذکره الاولیاء عطار).

گر چه ما و سوی ما و می‌رویم

با دل آشفته زینجا می‌رویم  
بطن السماء؛ آن سوی که و ما دارد. (السامی فی الاسامی).  
ظهر السماء؛ آن سوی که و دیگر آسمان دارد. (السامی).  
التنفش؛ موی و تیغ خاستن. (زوزنی). و تیغ خاستن موی.  
(منتهی الارب). ا. به معنی به: واپس رفتن. واپس خزیدن، واپس دادن. و گذاشتن. و ایستادن:

رستمان را ترس و غم واپس برد

هم ز ترس آن بددل اندر خویش مرد

کاین چه شاید بود و پرسم از او

که چه می‌سازی ز حلقه تو به تو

التقشیع، ابرو و ابردن. (تاج المصادر بیهقی). الاستعاط؛ دارو و

بینی خویش کردن. (تاج المصادر بیهقی). التعقیب؛ وا گوشه

دهان افکندن سخن. (تاج المصادر بیهقی). السفوف؛ دارو که

و ادهن پراکنند. (مهذب الاسماء). (پیشوند) گاهی به معنی

باز است؛ چنان که وانگویی به معنی بازنگویی باشد و واگفت به

معنی بازگفت است: واشدن. واکردن. و اماندن. و اترقیدن:

هزار یوسف گم گشته واتوانی یافت

سر آستین جمال خود ار بیفشانی

یک به یک و امی شناسم خلق را

همچو گندم من ز جو در آسیا

گیپاپزان که صبح سر کله واکندند

آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

ا. مکرر. دوباره. مجدد. باز: الاستعادة؛ سخن وادرخواستن. (زوزنی).

واگویه کردن، وادیدن:

بسحاق اطعمه



برسم خسروی بناختندش

ز خسرو هیچ وانشناختندش

بده یک بوسه تا ده واستانی

از این به چون بازارگانی

نظامی

نظامی

|| علامت پیشوند فعل است: ریشتن - واریشتن. ریسیدن - واریسیدن. جستن - واجستن. چرخیدن - واچرخیدن. چرتیدن - واچرتیدن. چیدن - واجیدن. چیده - واجیده. پیچ - واپیچ. شمردن - واشمردن. پژوهیدن - واپژوهیدن. بمال - وامال. خواندن - واخواندن. کن - واکن. شور - واشور. دوختن - وادوختن. ستودن - واستودن. نوشتن - وانوشتن. شتافتن - واشتافتن. نکوهیدن - وانکوهیدن. غلط - واغلط خوردن - واخوردن. ترقیدن - واترقیدن. زدن - وازدن. گفتن - واگفتن. بردن - وابریدن. دادن - وادادن.

|| به معنی بر: الاعتتاب؛ از چیزی واگردیدن. (زوزنی)، یعنی برگردیدن. || دراز: واکشیدن: دراز کشیدن، بدرازا خفتن. والمیدن. وا افتادن:

آصفی مرغ سحر نعره زنان است هنوز

گل به صد ناز قبا کنده و وا افتاده ست

آصفی

مؤلف برهان گوید: به معنی رجعت هم هست، چه هرگاه گویند واده مراد آن باشد که پس بده. (برهان). || پس: واستدن، پس ستدن، پس گرفتن. وازدن، هم شاید از این قبیل باشد، یعنی رد کردن چنانکه سکه قلب را. وامانده، پس مانده، عقب مانده: الاسترداد؛ وادادن خواستن. (زوزنی).

(همان گونه که می دانیم، کلمه را نباید جدا از متن معنی کرد. شاید همین نکته باعث شده است که نویسنده فرهنگ لغات عامیانه جمال زاده به محض مواجهه با عبارت (واترقیدن) عیناً همان معنا و شاهد مثال لغت نامه دهخدا را نقل کند و از آنجا بدون توجه به متن، این معنای سطحی و معمول عامیانه به کتاب درسی و کتاب های دیگر، چون «برگزیده متون نثر فارسی» از منوچهر دانش پژوه نیز راه یابد.

در حالی که اگر به متن درس توجه شود، نویسنده از همان ابتدا مصطفی را با صفاتی نظیر (لات و لوت، آسمان جل، بی دست و پا، پخمه و بدقواره و...) معرفی می کند. سپس می گوید (سرش را خم کرده وارد شد. دیدم چشم بد دور آقا وا ترقیده اند. قدش درازتر و تک و پوزش کریه تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده ای بود که همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود.) جالب است بدانیم که افزایش ترشح هورمون رشد (GH) در کودکی، منجر به نوعی بیماری به نام ژیگانتیسم می شود که در آن بزرگی انتهاها به صورت پهن شدن دست ها و پاها نمود می کند. از دیگر علائم، زمخت شدن اعضای صورت (لب شتری) بزرگی سینوس های بینی و پیشانی، و در

نتیجه برجسته شدن لبه های فوقانی حفره چشم و رشد فک تحتانی به سمت پایین و جلو و در نتیجه ایجاد prognathism و ایجاد فاصله بین دندان هاست. تغییرات استخوان و بافت نرم با تظاهرات غددی، متابولیک و سیستمیک همراه است. جالب اینجاست که به علت ترشح زیاد هورمون رشد، این گونه افراد الزاماً کندذهن نیستند.

با این توضیحات و تصاویر دقیقی که نویسنده از مصطفی ارائه می دهد، به نظر می رسد که او دچار چنین مرضی بوده است و توصیفات نویسنده نمی تواند ناتوانی ذهنی مصطفی را به ذهن القا کند؛ تا بگوییم پیشرفت و ترقی نکرده است بلکه در اینجا، منظور نویسنده مشخصات فیزیکی و جسمی است، که نه تنها به عقب برگشته است بلکه اگر به عبارت قبل از آن (سرش را خم کرد) و عبارت بعد از آن (قدش درازتر و ...) توجه شود، نویسنده می خواهد بگوید مصطفی نسبت به قبل از نظر جسمی ترقی کرده یا به قول خودش بدقواره تر شده است. پس پیشوند (وا) که بر سر فعل ترقیدن آمده است، مانند نمونه های (رو و وارو، کش و واکش، کنش و واکنش) به هیچ وجه خلاف و عکس معنی فعل را نمی رساند؛ زیرا همان گونه که گفته شد، نویسنده نمی خواهد بگوید که مصطفی ترقی نکرده یا به عقب برگشته است بلکه برعکس می خواهد بگوید ترقی و رشد ناگهانی داشته اما همان گونه که از فحوای کلام بر می آید (چشم بد کور)، این رشد ناموزون و نامتناسب بوده است.

حال همان گونه که در متن لغت نامه نیز مشخص است، پیشوند (وا) همیشه معنی عکس در فعل ایجاد نمی کند: (... چرتیدن - واچرتیدن، نمودن - وانمودن. ترقیدن - واترقیدن.) بنابراین، به نظر می رسد که واترقیدن در متن کباب غاز از همین گونه باشد و نویسنده هم بیشتر به جهت ساختار طنز، این واژه را در متن به کار برده است و به نظر من معنی معمول و متداول آن مورد نظر نویسنده نیست؛ زیرا همان گونه که معمول است، برخی به جهت طنز از اسم و صفت هم مصدر می سازند (عشقیدن - کتابیدن - مکیدن = به مکه رفتن) به همین جهت واترقیدن که مصدر جعلی مرکب از (وا) (پیشوند) + (ترقی) (اسم) + (یدن) (پسوند مصدری) است، نوعی طنز نوشتاری به حساب می آید و در این درس به معنای رشد سریع و ناگهانی و نامتناسب به کار رفته است.

#### منابع

۱. داودی، حسین و همکاران. ادبیات فارسی دوم متوسطه، چاپ چهاردهم، تهران، چاپ و نشر کتاب های درسی ایران، ۱۳۹۰.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چاپ دوم از سری جدید، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۷.
۳. دانش پژوه، منوچهر؛ برگزیده متن نثر فارسی، نشر فرزاد، تهران، ۱۳۸۳.